فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»
شماره بیست و یکم، تابستان ۱۳۹۰: ۱۶۱-۱۴۱
تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۰/۱۴
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۰۲/۱۲

ظرفیت طنز و نقد اجتماعی- اخلاقی در آثار فارسی شیخ بهایی

منوچهر جوکار*

چکیده

شیخ بهایی دانشمند بزرگ قرن ده و یازده هجری از هنرها و دانش‌های بسیاری چون معماری، شعر، ریاضی، نجوم، حکمت، فقه و حدیث بهره‌مند بود. اما، بی‌گمان، وجود طنز درآثار و افکارش و توجه او به نقد طنزآمیز، لطیفه‌ای غریب می‌نماید و مقام شیخ الاسلامی و پایگاه و منصب فقهی و دینی او در دربار صفوی و در میان مردم نیز وجود این امکان را در اندیشه و سلوک و آثار شیخ بسی دور نشان می‌دهد؛ با این همه واقعیت آن است که طنز به عنوان ابزاری تأثیرگذار در کار انتقاد اجتماعی اخلاقی و آگاهی بخشی اجتماعی مورد توجه شخصیت ذوفنونی چون شیخ بهایی بوده است و علاوه بر وجود چند شعر و نوشتهٔ طنزآمیز در میان آثار او، گرد آوردن و تدوین کشکول و قصهٔ رمزی گربه و موش نیز به تنهایی از توجه شیخ بهایی به ابزار طنز و استفاده از آن در نقد رفتار و گفتار برخی مردمان حکایت دارد. در این مقاله به ظرفیت طنز و نقد اجتماعی و اخلاقی در آثار فارسی بهایی پرداخته‌ایم.

واژه‌های کلیدی: شیخ بهایی، کشکول، گربه و موش، طنز، انتقاد، ریا.

* استادیارگروه زبان وادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز Mnjoukar@yahoo.com

Archive of SID
www.SID.ir

تعریف طنز؛ زمینهٔ لغوی

طنز در لغت نامه‌ها و فرهنگ‌های معروف قدیمی و برخی فرهنگ‌های متقدم فارسی همچون *لغت فرس اسدی*، *فرهنگ رشیدی*، *برهان قاطع* و *فرهنگ جهانگیری* نیامده و در بعضی فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌های متأخر و معاصر نیز با معانی یکسان یا نزدیک به هم آمده است: ناز و سخریه و سخن به رموز گفتن و طعنه (غیاث اللغات)؛ افسوس کردن، سخریه، طعنه (لغت نامه دهخدا)؛ افسوس کردن، مسخره کردن، سرزنش کردن (فرهنگ معین). در اینجا اشاره به معنی واژه‌های هجو، هجا و هزل نیز لازم است چرا که گاه ممکن است در برخی نوشته‌ها و گفته‌ها - و البته از روی تسامح - این واژه‌ها را با طنز مترادف بدانند، بدین جهت ما نیز در مقالهٔ حاضر، از روی تسامح و تساهل، این واژه‌ها و مصادیق شعر و نثر آنها را ذیل طنز در نظر گرفته‌ایم زیرا با وجود تفاوت معنای واژگانی این واژه‌ها، به اصطلاح، در عرف آثار ادبی، مصادیق همهٔ آنها از مقولهٔ «هزلیات» به شمار می‌روند و در تقابل با «جدیات» قرار دارند، به هر روی، در فرهنگ‌ها و لغت نامه‌های پیش گفته، هجا، هجو و هزل نیز اغلب در معانی یکسان یا نزدیک به هم ضبط شده‌اند:

هجو، مذمت کردن، **هجا**، نکوهیدن (غیاث اللغات)؛ هجو، دشنام دادن کسی را به شعر و نکوهیدن، هجا، هجو کردن (آنندراج)؛ هجو، نکوهیدن، شمردن معایب کسی، دشنام دادن کسی را به شعر، هجا، شعر هجوی (لغت نامه دهخدا)؛ هجو، شعر مذمت‌آمیز، شمردن معایب کسی، هجا، ذم کردن، ضد مدح، دشنام (فرهنگ معین)؛ **هزل**، سخن بیهوده و مسخره‌گی (غیاث اللغات)؛ بیهودگی، خلاف جدّ و به معنی لاغرگردانیدن و بازی کردن (آنندراج)؛ بیهودگی لاغرگردانیدن، شعری که در آن کسی را ذم گویند و نسبت ناروا دهند و در آن مضامین خلاف اخلاق و ادب باشد (لغت نامه دهخدا)؛ بیهوده گفتن، مزاح‌آمیز و غیرجدی (فرهنگ معین).

امروزه بر هر پژوهشگر منتقدی مسلم شده است که طنز یک نوع ادبی[1] و هنری است که طنزپرداز با کوچک کردن و حقیر نمایاندن چیزهای با ارزش و بزرگ، و یا با بزرگ و مهم و ارزشمند جلوه دادن چیزهای حقیر و کم‌ارزش و گاه با عوض کردن جای ارزش‌ها با ضد ارزش‌ها و درشت و چشمگیر نشان دادن کاستی‌ها و زشتی‌ها و عیب‌های کسی یا چیزی، قصد اصلاح و رفع کاستی‌های حاکم برجامعه را دارد. از این منظر طنز با هجو، هجا و هزل در معنی اصطلاحی خود تفاوت اساسی دارد، چه اینکه هزل‌پرداز و هجوگوی، هم صریح‌تر و گزنده‌تر از طنزپرداز سخن می‌گوید و هم لزوماً قصد اصلاح و بازسازی اوضاع و رویه‌ها و امور و اشخاص را ندارد، بلکه بیشتر، کارش معطوف به نوعی تخلیهٔ روانی و خالی کردن عقده‌ها و خنک کردن دل و درون و ارضاء خود است و از این رهگذر است که به سرزنش و عیب‌جویی از امور و اشخاص مورد نظر

1. Literary genre

www.SID.ir

می‌پردازد و اغلب نیز به خاطر صراحت کلام و ورود مستقیم به موضوع و بیان عریان عیب‌ها و کاستی‌ها، موجب ایجاد خنده در مخاطب می‌شود؛ به همین سبب هزّال و هجوگوی، معمولاً به ورطهٔ پرده‌دری و هتّاکی و آلوده‌زبانی می‌افتد، حتی اگر به درستی انگشت بر زشتی‌ها و کاستی‌های اشخاص و امور جامعه نهاده باشد؛ حال آنکه طنزپرداز اوّلاً به قصد اصلاح طنز می‌گوید، درثانی صریح‌گویی و پرده‌دری را موافق با مقاصد هنری طنز و رسالت طنزگویی خود نمی‌داند، زیرا او درگام نخست یک منتقد است که شرایط حاکم بر روابط اجتماع و انسان‌ها او را به پوشیده سخن گفتن و رمز ساختن و در کل طنزآمیز سخن راندن واداشته است. درست از همین نگاه اجتماعی است که برخی طنز را «انتقاد اجتماعی در جامهٔ رمز و کنایه با رعایت و حفظ جنبه‌های هنری و زیباشناسی» می‌دانند، (تنکابنی، ۱۳۵۷: ۴۹) معنی این سخن آن است که عنصر نقد اجتماعی در طنز بسیار مهم‌تر از جنبه‌های دیگر است. پژوهشگر دیگری هم با توجه به وجود عنصر هنر در طنز، یعنی تأکید بر هنری بودن بیان طنزآمیز می‌گوید: «طنز تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدّین است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۰۵). از دو تعریف یاد شده چنین بر می‌آید که طنز هم باید در بردارندهٔ نقد اجتماعی و انسانی باشد و هم با هنرمندی و بیانی هنرمندانه عرضه شود. به نظر ما جمع میان این دو تعریف کامل‌ترین تعریف از طنز است. به هر روی همان طور که پیشتر گفتیم آنچه در این مقاله آورده خواهد شد برآیندی از هجو، هزل و طنز در آثار فارسی شیخ بهایی است و اطلاق طنز به همهٔ آنها تسامحی است.

انتقاد آمیخته به طنز و هجو درآثار شیخ بهایی

هم عجیب و هم جالب است که شخصیتی چون شیخ بهایی (۹۵۳- ۱۰۳۱هـ. ق) به عنوان عالم برجستهٔ دینی و صاحب منصب شیخ الاسلامی دربار صفوی و عارف و شاعر و ریاضیدان، در آثار خویش به هزل و طنز روی نشان داده باشد! یکی از پژوهشگران انگیزهٔ طنزپردازی طنزپردازان را ذیل چهار مورد بررسی کرده است (نکوبخت، ۱۳۸۰: ۸۴- ۸۷)که به طور خلاصه به قرار زیراست:

۱- تفریح و تفرّج خاطر و ایجاد انگیزه در مخاطب برای توجه به جدیات. ۲- فساد اخلاق عمومی جامعه ۳- پیروی از دستورات سلاطین وامرا یعنی اجبار حاکم وقت در پرداختن به هزلیات که کار سعدی برای سرودن خبیثات و هزلیات نمونهٔ چنین انگیزشی دانسته شده است. (همان: ۸۷). ۴- شوخ‌طبعی و بذله‌گویی.

به نظر ما باید «قصد نقد و اصلاح جامعه و روابط انسانی و اجتماعی» را نیز به این چهار مورد افزود و نمی‌توان کار طنزپرداز را به عنوان منتقدی آگاه صرفاً به موارد پیش گفته محدود و منحصر کرد. آگاه دلانی چون حافظ و عبید بی‌گمان در آرزوی داشتن جامعه‌ای آرمانی و عاری

Archive of SID

www.SID.ir

از ریا و رنگ، روزگار را به سختی می‌گذرانده‌اند و جز به قصد اصلاح اوضاع و رسیدن به چنان آرمان شهری - ولو درعالم خیال- انتقاد نمی‌کرده‌اند و ایجاد تفریح و تفرّج خاطر و بذله‌گویی کمترین انگیزهٔ آنان در طنزپردازی به حساب می‌آید. در این میان البته رابطهٔ مستقیمی میان فساد اخلاق عمومی جامعه و «قصد اصلاح جامعه و روابط انسانی و اجتماعی» برقرار است. طنزپردازی شیخ بهایی نیز درست از همین چشم‌انداز قابل بررسی است که فساد اخلاق اجتماعی او را به عنوان دانشمند علوم دینی و آگاه به بسیاری از دانش‌های زمان خویش، به نقد جامعهٔ استبدادی و اخلاق فاسد اجتماعی وا می‌دارد، از این روی، نقد او در واقع نقد رفتارها و باورهای حاکم بر جامعه است و از آنجا که مشرب عرفانی دارد، گاه از نگاه یک عارف رند و آزاده به نقد عارف نمایان و زاهدنمایان و در برخی آثار هم به نقد روابط بالادست و پایین دست پرداخته است؛ بی‌گمان وجود عناصری همچون ریا، تلبیس، تعصّب، خشک اعتقادی و دنیاطلبی در باور و رفتار برخی مردمان و از جمله بعضی عالمان، فقیهان مدرسی، اشراف و زاهدان عاری از عشق و انعطاف و همچنین وجود خفقان و استبداد حاکم بر دستگاه آن روزگار ایران، در رویکرد عالمی چون شیخ بهایی به مسئلهٔ نقد اجتماعی انگیزهٔ بسیار مهم و غیرقابل انکاری بوده است. این نگاه انتقادی به سلوک اجتماعی طبقات مختلف جامعه و به ویژه انتقاد از مسئله «ریا» ، نکته‌ای است که نباید به سادگی از آن عبور کرد. در آسیب‌شناسی عوامل اجتماعی و روانشناختی و اخلاقی همهٔ جوامع، به ویژه جامعهٔ ایرانی، یکی از مهمترین مسائل آسیب‌رسان، همین بلای ریا و ریاکاری بوده است که چون موریانه‌ای تمدن‌ها وحاکمیت‌ها را خورده و از درون نابود کرده است. یکی از پژوهشگران در بیان تأثیر منفی مسئله ریا در فرهنگ و تمدن ما و رواج آن در جامعهٔ ایران، می‌نویسد: یکی از مواردی که موجب شده ما حافظ را همیشه بزرگترین شاعر زبان فارسی بدانیم - به جز دیگر هنرهای بسیارش- شناخت او از مسئله ریا و «مبارزهٔ عمیق و بی‌دریغی است که علیه ریاکاران و دین به مزدان داشته و چون این بلیّه مانند زنجیره‌ای یا زخمی از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، همواره حافظ محبوب‌ترین شاعر این مردم است» (محمدبن منور، ۱۳۷۱: هشتاد ونه). شیخ بهایی نیز همچون بزرگان دیگر، انگشت بر مسئلهٔ ریا می‌گذارد که همواره از رذایل اخلاقی آدمیان است یعنی روی نقدش بیشتر به تلبیس و ریا و دینداران قشری و صوفیان ریایی و عالمان بی‌عمل است. اکنون برای نشان دادن مصادیق طنز در آثار شیخ بهایی نخست به سروده‌های او می‌پردازیم و سپس به نوشته‌هایش خواهیم رسید.

Archive of SID

www.SID.ir

طنز در سروده‌های شیخ بهایی

از میان شعرهای شیخ بهایی تنها مثنوی‌ها و رباعیات او از ظرفیت طنز برخوردارند و ما نخست به مثنوی‌های او می‌پردازیم.

مثنوی‌ها

شیخ بهایی در **مثنوی‌هایش** دو حکایت طنزآمیز دارد. در مثنوی ۴۰۸ بیتی **نان و حلوا** که حاصل ملاحظات عرفانی، اخلاقی و دینی او در سفر حج است، حکایتی آمده در انتقاد از ریا و تزویر کسانی که به ظاهر اهل دیانت و اطاعتند؛ امّا در نهان از ارتکاب هیچ معصیتی روی گردان نیستند وآن، داستان بیوه زنی است در شهر هرات که در عین داشتن رغبت فراوان به اقامهٔ نماز و پیوسته کردن وضوی نماز صبح به نماز شام، همدم و همبستر اوباش و رندان شهر است. آهنگ سخن شیخ بهایی در این تمثیل که یادآور شیوهٔ سخن سنایی در حدیقه است، در عین انتقادی بودن کلامش، خنده‌آور است؛ البته خنده‌ای از نوع «زهر خند» و نه از سر شوخ طبعی و مزاح صرف؛ چه اینکه این زن با داشتن پلیدی‌ها و پلشتی‌های بسیار و پس از ارتکاب گناه، برای خواندن نماز (!) حتی به غسل و تجدید وضو هم نیازی نمی‌بیند تا چه رسد به توبه و برگشت از گناه! از این نظرگاه می‌توان گفت حکایت این زن، داستان کسانی هم هست که علاوه بر بی‌اعتقادی به دین و واجبات عبادی آن، همهٔ امور دینی و عبادی و همهٔ دینداران و اساساً خود دین را هم به سخره می‌گیرند. از سوی دیگر، حکایت ناظر بر نگاه گروهی ظاهربین بی‌مغز هم می‌تواند باشد که ممکن است دینداری را به همین حفظ ظاهر منحصر بدانند، ولو از نوع دینداری این زن باشد! آشکار است که شیخ بهایی هم مانند هر طنزگوی دیگر در نشان دادن رذیلت‌ها و فساد اخلاق اغراق می‌کند و این بزرگ‌نمایی البته، از مشخصه‌ها و لوازم طنزپردازی است. اکنون حکایت را نقل می‌کنیم:

بود در شهر هری بیوه زنی — کهنه رندی، حیله‌سازی، پر فنی
نام او بی‌بی تمیز خالدار — در نمازش بود رغبت بی‌شمار
نامرادان را بسی دادی مراد — با وضوی صبح خفتن می‌گزارد
کم نشد هرگز دواتش از قلم — بر مراد هر کسی می‌زد رقم
در مهم سازی اوباش و رنود — دائماً طاحونه‌اش در چرخ بود
از ته هرکس که برجستی به ناز — می‌شدی فی الحال مشغول نماز
هر که آمد گفت «بر من کن دعا» — او به جای دست بر می‌داشت پا
بابها مفتوحةٌ للداخلین — رجل‌ها مرفوعةٌ للفاعلین

Archive of SID

www.SID.ir

گفت با او رندکی کای نیک زن — حیرتی دارم در این کار تو من
زین جنابتهای پی درپی که هست — هیچ ناید در وضوی تو شکست؟
نیّت و آداب این محکم وضو — یک ره از روی کرم با من بگو
این وضو از سنگ و رو محکم‌تر است — این وضو نبود سد اسکندر است

(شیخ بهایی، ۱۳۶۱: ۱۱۸)

سادگی زبان و آسان فهمی این حکایت نشان می‌دهد که شیخ بهایی در طنزپردازی به شیوهٔ تمثیلی آن توانا بوده است و با اینکه شاعر از کنایه و استعاره نیز در بیان مقصود خویش بهره برده؛ امّا طنز نهفته در حکایت برای خواننده آشکار و تا حدود بسیاری عریان است و برخی تعبیرها و ترکیب‌های به کار رفته در آن، هم به این آشکاری و عریانی کمک می‌کنند و هم به سهم خود طنز می‌آفرینند؛ تعبیرها و ترکیب‌هایی همچون بی‌بی تمیز خالدار، نیک زن، مهم سازی، باب مفتوح، رِجل مرفوح، در چرخش بودن طاحونه... اساس طنز در این ترکیب‌ها و تعبیرها بر پارادوکس نهفته در آنها استوار است و این شیوهٔ کاربرد، دقیقاً مشمول همان تعریفی است که پیش از این از طنز به دست دادیم؛ یعنی «بیان هنری اجتماع نقیضین و ضدّین»؛ به عنوان مثال، بی‌بی تمیزخالدار نام و لقب این زن است، حال آنکه می‌دانیم بی‌بی لقب و صفت زن وجیه عفیف و نژاده است ولی در حکایت به طنز روی این زن معروف گذاشته شده است. از سوی دیگر، وصف «تمیز» هم با صفت «خالدار» قابل جمع نیست؛ تمیز (پاک) در عین خالدار بودن (لکه داربودن و آلوده بودن) و نیز، آوردن ترکیب «نیک زن» برای زنی بدکار و یا کاربرد تعبیر «مهم سازی» (در اصل انجام دادن درست و نیکوی کارهای مهم و به طنز مفعول بودن) برای او و همچنین درخواست دعا کردن از چنین زنی و بلند کردن پا به جای دست در دعا که همه ناظر بر اعمال و احوال ناپسند اوست. در همهٔ این نمونه‌ها تضاد و تناقضی نهفته است و اساساً تزویر می‌کند سراسر حکایت متناقض و طنز آن نیز مبتنی بر تناقض است، زیرا، همه می‌دانیم که نمازخوان و نمازخوانی با پاکدامنی و عفت ملازم است، حال آنکه این زن آلوده دامن است و به اصطلاح به تظاهر.

دیگر حکایت طنزآمیز شیخ بهایی در **مثنوی ۳۰۹ بیتی نان و پنیر** او آمده که همچون «نان و حلوا» برآیند تأملات اخلاقی و عرفانی شاعر است و در رد و طرد تشبیه و تجسیم (نظر اهل مجسّمه و مشبّه) نسبت به خداوند و صفات و افعال او گفته شده است. این تمثیل که در ضمن بحث از علم و صفات خداوند و توجیه و تعلیل عرفانی و کلامی آن از منظر شاعر نقل شده، به شیوهٔ تمثیل‌های مولانا در مثنوی است و از طنزی لطیف و ظریف برخوردار است و ناظر به نقد و

Archive of SID

www.SID.ir

رد دو گروه است؛ یکی اهل تجسیم و تشبیه که خود را وارد در مباحث عرفانی و تفسیری و کلامی می‌دانستند و دیگر برخی از عوام که فعل و صفت خویش را با افعال و صفات خداوند می‌سنجند و قیاس می‌کنند. از نگاه طنزآمیز شیخ بهایی هر دو گروه در فهم مسائل مربوط به علم و صفات خداوند شبیه به هم هستند. از چنین دیدگاهی، طنز این حکایت، هم پوشیده‌تر از طنز حکایت پیشین است و هم، میزان عناصر خنده‌ناک و مزاح‌آمیز آن کمتر است؛ اما همچون حکایت پیشین نقد رفتارها و باورهاست، بنابراین نقدی اجتماعی و اخلاقی است.

باری، داستان این حکایت دربارهٔ دو نفر تارک الصلاة است که در پاسخ به پرسش اهل دلی، علت ترک نماز را بیان می‌کنند. یکی از این بی‌نمازان سبب کار خود را چنین بازگو می‌کند که وقتی نماز می‌خوانم گرفتار آفت و نقصان ناگهانی می‌شوم! و دیگری علت ترک نماز را نتیجه نگرفتن از نماز می‌داند یعنی بی‌رونق شدن و کسادی کسب و کارش! پاسخ هر دو نفر از منظر شنونده و خوانندهٔ باورمند، بچه‌گانه و خنده‌آور است و در عین حال پاسخ بسیاری از آدم‌های بی‌نماز دیروز و امروز و فردا هم هست. همین گستردگی مصادیق و محدود نبودن آنها به زمان و مکان و افراد خاص و نیز سطحی و سبک بودن پاسخ‌ها به چنین پرسش مهمی، طنز این حکایت کوتاه را بر جسته کرده است:

بی‌نمازی را یکی ز اهل راز — خواست گوید علت ترک نماز
گفت: هر وقتی که کردم قصد آن — آفتی آمد به مالم ناگهان
و آن دگر گفتش که من کردم نماز — مدتی بسیار و شبهای دراز
تا برون آیم ز فقر و احتیاج — گیرد آن دکان و بازارم رواج
حاصلی از وی توقع داشتم — چون نشد، یکبارگی بگذاشتم!

(همان، ۱۵۲:۱۳۶۱)

حکایت این دو شخص کمابیش یادآور لطیفه‌ای است به این مضمون که شخصی به رهگذران هشدار می‌داد: مبادا صدقهٔ خود را در صندوق صدقات کنار خیابان بیندازید! چرا که من چند روز پیش چنین کردم امّا، نه تنها بلایی از من دفع نشد که چند قدم پایین‌تر تصادف کردم و دستم شکست، خلاصه گفته باشم صندوقش کار نمی‌کند و...! رفتار تاجرانه و کاسبکارانهٔ این دو در حکایت شیخ بهایی، آن هم در رویارویی با مسئله عبادی و غیرمادی نماز، ناشی از تشبیه کردن امور غیرمادی به امور مادی و نادانی و بی‌نصیبی از نیروی عقل و تمییز دانسته شده و یکی دیگر از جنبه‌های اساسی طنز این حکایت کوتاه، توقع داشتن سود مادی و آنی و دنیایی از کاری غیرمادی و اخروی همچون نماز است. شیخ بهایی سرانجام دربارهٔ باور و رفتار چنین کسانی این گونه داوری می‌کند:

Archive of SID

www.SID.ir

این بود احوال جهّال ای عزیز / این بودشان پایهٔ قدر و تمیز
واجبی را درخیال این گمرهان / کرده‌اند از جهل خود ممکن گمان
داده نسبت بخل یا غفلت به وی / در مقابل خویش را دانسته شی
غیرممکن کی زممکن کرد فرق؟ / آنکه در دریای تشبیه است غرق
ساحت عزت چسان داند بری / از خلا و سطح و بعد و جوهری..
(همان)

رباعیات

گونهٔ دیگری از نقد طنزآمیز شیخ بهایی که صورت داستان و حکایت ندارد در **رباعیات** او بازتاب یافته است. گفتنی است که شیخ بهایی **۷۹ رباعی** دارد که به طور عمده حال و هوای رندی و عرفانی دارند. در برخی از این رباعیات، شاعر از زاهد، مسجد، مؤمن، حاجی، تقوا و فقیه یاد و البته از نوع غیراصیل و ریایی هر کدام انتقاد می‌کند و همه را به تمسخر می‌گیرد. حاجی مورد انتقاد او کسی است که هنوز از خودپرستی رها نشده و زاهد، مومن و فقیهش نیز همه ریاکار و بی‌عمل‌اند و مسجد مورد ایرادش نیز دستاویز و جایگاه همان ریاکاران است. پس به نظر شاعر، میکده به چنین مسجد و پیر مغان به چنان زاهد و مومن ریایی و خرقهٔ کفر نیز به آستین آلودهٔ این ظاهرپرستان و مزوّران ترجیح دارد.

از دیگر سوی، باید گفت یکی از شیوه‌های طنزپردازی و ریشخند، خراب کردن سمبل‌ها و نیز قلب اشیاء، مفاهیم، اشخاص و الفاظ توسط طنزپرداز است (حلبی، ۱۳۶۴: ۷۰و۸۰) و از آنجا که برخی مفاهیم و واژه‌ها وحتی بعضی اشخاص و اعمال، نماد، سمبل و به اصطلاح «تیپ» نوع خود محسوب می‌شوند، گاهی طنزپرداز و هجوگوی با جابجاکردن و تغییر دادن ارزش‌های نهفته در پس زمینهٔ این نشانه‌ها و سمبل‌ها آنها را به ضد ارزش تبدیل کرده و خراب می‌کند و گاه اساساً از حیّز اعتبار و امکان استفاده ساقط می‌سازد؛ کاری که به طور مثال **حافظ و عبید** با بسیاری از نمادهای مذهبی و عرفی آلوده شده به ریا و تزویر کرده‌اند. چنین می‌شود که جای مسجد وکعبه با میکده و دیر عوض می‌شود و رند بر زاهد و عابد خشک مغز ترجیح می‌یابد. مثلاً حافظ در مسیر دگرگون کردن الفاظ و مفاهیم و نشانه‌ها، انکار شراب و مستی را مساوی بی‌عقلی می‌داند و زاهد را که عرفاً و الزاماً باید اهل هدایت باشد، چون از عشق و رندی بی‌نصیب است، اهل هدایت نمی‌داند و برعکس، پیر مغان را که لزوماً نمی‌باید با ولایت و هدایت و دانایی (هشیاری) میانه‌ای داشته باشد، پیر و رهبر دانایی و دانایان قلمداد می‌کند که همهٔ کارهایش در مسیر ولایت، هدایت و دانایی است! در همهٔ این موارد که در شعر حافظ فراوان است، نیروی طنز مهمترین دستمایهٔ شاعر است:

www.SID.ir

من و انکار شراب؟ این چه حکایت باشد — غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد
زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است — عشق کاری است که موقوف هدایت باشد
بندهٔ پیر مغانم که ز جهلم برهاند — پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد
(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۲۴)

عبید زاکانی (۷۷۲ ق) طنزپرداز بزرگ هم روزگار حافظ نیز به فراوانی از شیوهٔ قلب مفاهیم و واژگان و خراب کردن سمبل‌ها استفاده کرده است، در این خصوص، به ویژه باید از آنچه زیر عنوان «مذهب منسوخ» (فضائل و خصائص نیکو) و «مذهب مختار» (قبایح و رذایل اخلاقی) در رسالهٔ *اخلاق الاشراف* آورده، یاد کرد. همچنین عبید، در ***رسالة التعریفات*** خود برخی واژه‌ها و مفاهیم نمادین را که در روزگار او به دلیل فساد اخلاق جامعه، از معنی درست و واقعی خود تهی شده بودند، این گونه معنی می‌کند: القاضی: آنکه همه او را نفرین کنند؛ الوکیل: آنکه حق را باطل گرداند؛ الرشوه: کارساز بیچارگان؛ الامام: نماز فروش؛ الطبیب: پیک اجل؛ الواعظ: آنکه بگوید و نکند؛ محتسب:دوزخی؛ عسس: آنکه شب راه زند و روز از بازاریان اجرت خواهد؛ الدانشمند: آنکه عقل معاش ندارد؛ الجاهل: دولتیار؛ العالم: بی دولت؛ البیمار: تخته مشق حکیمان؛ القسم: شاهد دروغ... (زاکانی، ۱۳۸۰: ۳۱۷- ۳۲۶).

شیخ بهایی نیزدر نمونه‌های زیر از همین شیوهٔ عبید و حافظ در طنزگویی و انتقاد استفاده کرده و پیرمغان و خرقهٔ کفر او را برای نقد و طرد مومن ریاکار و ایمان ظاهری او می‌ستاید و زاهد را که باید در مسجد و کعبه مقیم باشد، در میکده و آن هم با تسبیح و صراحی (دو ابزار کاملاً ضدّ هم، یکی نشانهٔ زهد و ایمان و دیگری وسیلهٔ گناه و بی‌ایمانی) کنار هم قرار می‌دهد و جالب این است که سرانجام می‌گوید: از میکده هم به سوی حق راهی هست؟!

دی پیر مغان آتش صحبت افروخت — ایمان مرا دید و دلش بر من سوخت
از خرقهٔ کفر رقعه واری بگرفت — آورد و بر آستین ایمانم دوخت
(شیخ بهایی، ۱۳۶۱: ۱۶۶)

در میکده دوش زاهدی دیدم مست — تسبیح به گردن و صراحی در دست
گفتم ز چه در میکده جاکردی؟ گفت — از میکده هم به سوی حق راهی هست
(همان: ۱۶۷)

گاهی طنزپرداز برای تأثیرگذاری بیشتر نقد خود و نشان دادن عمق و گسترهٔ فساد اخلاقی و اجتماعی، نه تنها به قلب مفاهیم و واژه‌ها و نمادها دست می‌زند، بلکه ضمن برتری دادن این امور منفی و ضد ارزش و ناموافق با عرف بر امور ارزشی و عرفی، به این کار خود افتخار هم

Archive of SID

www.SID.ir

می‌کند و به آن می‌بالد! این شیوهٔ دیگری در انتقاد آمیخته به طنز است که رندان دل آگاهی چون حافظ پیش از این بدان پرداخته‌اند:

رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار　　دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود
(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۶۲)

زاهد و عجب و نماز و من ومستی و نیاز　　تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد
(همان: ۱۲۵)

قصر فردوس به پاداش عمل می‌بخشند　　ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس
(همان: ۲۱۰)

غلام همت دردی کشان یک رنگم　　نه آن گروه که ازرق لباس ودل سیه‌اند
(همان: ۱۵۸)

شیخ بهایی نیز با استفاده از همین شیوه سروده است:

زاهد به تو تقوی و ریا ارزانی　　من دانم و بی‌دینی و بی‌ایمانی
تو باش چنین و طعنه می‌زن بر من　　من کافر و من یهود و من و نصرانی
(شیخ بهایی، ۱۳۶۱: ۱۷۴)

انتقاد از رفتارهای مزوّرانه گاه منتقد طنزپرداز را وادار می‌کند که به ارتکاب گناه آشکار سفارش کند! در این صورت البته، مراد او نشان دادن زشتی ریا و دورویی است نه حقیقتاً توصیه به ارتکاب آشکار گناه. شیخ بهایی در نقد زشتی‌های خودنمایی گوید:

ای زاهد خودنمای سجاده به دوش　　دیگر پی ننگ و نام بیهوده مکوش
ستاری او چو گشت در عالم فاش　　پنهان چه خوری باده، برو فاش بنوش
(همان: ۱۷۰)

گاهی طنزپرداز با تعریف و تمجید از شخص یا موضوعی آن را به تمسخر می‌گیرد و به اصطلاح دست می‌اندازد و با این کار از آن انتقاد می‌کند؛ در این گونه موارد، زبان طنزپرداز محترمانه و ستایشگرانه و یا دست کم خالی از انتقاد به نظر می‌رسد، اما، در واقع با این کار آن شخص یا موضوع به تمسخر گرفته شده است. حافظ برای اینکه بگوید محتسب هم می‌گساری می‌کند و همپیالهٔ میخواران و چنین و چنان است، در بیان میخواری خود پای او را هم وسط می‌کشد و با طنز و تمسخر ضمن اعتراف به رندی خود و صرفاً برای کوبیدن و نقد محتسب گناهکار می‌گوید:

Archive of SID

www.SID.ir

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم　　محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۷۱)

شیخ بهایی نیز ضمن تعریف و تمجید ظاهری از حاجی ریایی در ادا کردن و اجرای امور و مناسک حج، با سخنی طنز در واقع همهٔ کارهای او را باد هوا می‌داند:

حاجی به طواف کعبه اندرتک و پوست　　وز سعی و طواف هرچه کردست نکوست

تقصیر وی آن است که آرد دگری　　قربان سازد به جای خود در ره دوست

(شیخ بهایی، ۱۶۷:۱۳۶۱)

نقد طنزآمیز در نوشته‌های شیخ بهایی

در میان آثار شیخ بهایی دو اثر *کشکول* و *پند اهل دانش و هوش به زبان گربه* و موش از ظرفیت انتقاد آمیخته به طنز برخوردارند. در این بخش از مقاله به اختصار به این دو کتاب خواهیم پرداخت.

کشکول: کتاب‌های موسوم به کشکول مجموعه‌ای از مطالب گوناگون علمی، اخلاقی، دینی، تاریخی، عرفانی، فقهی، روایی و ادبی‌اند که به طور عمده در قالب حکایت‌ها، حکمت‌ها، نکته‌ها، خبرها، گفته‌ها و لغزها و با استفادهٔ گاه به گاه از شعر و بیشتر به قصد پند و اندرز و آموزش‌های اخلاقی، حکمی و دینی فراهم آورده می‌شوند. البته جنبهٔ سرگرم‌کنندگی و ایجاد سرور و بهجت و فراغت ذهنی در نزد خوانندگان نیز از کارکردهای چنین کتاب‌هایی محسوب است. می‌توان گفت کتاب‌های کشکول که در بردارندهٔ مطالب گوناگون و برخوردار از حکایات و لطایف و اشعار متنوع‌اند، برای خوانندگان گذشته و حتی در نزد برخی مردم امروز، حکم رمان‌ها و قصه‌های سرگرم کنندهٔ امروزی را داشته و دارند؛ به ویژه در گذشته بسیار به کار اهل وعظ و منبر می‌آمده‌اند، چرا که مطالب گوناگون و برخوردار از هجو، طنز، شوخی، حکمت و حکایت آنها - که کمابیش رنگ اخلاقی و دینی هم به آنها داده شده است - می‌توانسته و می‌تواند اوقات و لحظات خواننده و شنوندهٔ آن مطالب را سرشار از سرور کند.

پیشینهٔ تألیف چنین کتاب‌هایی دیر و دور است، امّا نکتهٔ جالب در بررسی این پیشینه آن است که چند تن از شناخته شده‌ترین گردآوردندگان کتاب‌های جُنگ و کشکول، از جملهٔ سرشناس‌ترین عالمان دینی روزگار خویش بوده‌اند و این نکته در پیوند با موضوع مقالهٔ حاضر شایان توجه بیشتر است. به عنوان نمونه، ابوالقاسم زمخشری، مفسّر و محدث و نحوی و بلاغی معروف معتزلی (۴۶۷- ۵۳۸ هـ - ق) از نخستین کسانی است که کتابی را با محتوا و موضوع کشکول و البته به نام *ربیع الابرار* گرد آورد. پس از زمخشری، در میان عالمان دینی، شیخ بهایی

www.SID.ir

نیز از جملهٔ کسانی است که در روزگار جوانی - چنانکه در مقدمهٔ کشکول گفته است - کتابی به نام *مخلات* (توبره) فراهم آورد و همه گونه مطالب در آن وارد کرد (شیخ بهایی، ۱۳۶۴: ۹) و سپس هم او، در میان سالی و دیرسالی به جمع‌آوری مطالب و پیراستن و آراستن کتابی به نام *کشکول* اقدام کرد و چنانکه خود در همان مقدمه گفته است، از کتاب *مخلات* چیزی در کشکول نیاورده است.

بی‌گمان شیخ بهایی، *ربیع الابرار* زمخشری را پیش چشم داشته است، امّا از آن پس هر کتابی در این موضوع و با این محتوا گرد آورده شده، از *کشکول* شیخ بهایی تأثیر گرفته و با این همه کشکول او در میان این نوع کتاب‌ها در زمرهٔ بهترین‌هاست. از میان کتاب‌های پس از *کشکول* شیخ باید از کتاب *زهرالربیع* (به عربی) نام برد که صاحبش سید نعمت الله جزایری شوشتری (۱۰۵۰- ۱۱۱۲هـ- ق) فقیه و محدّث و مولّف مشهور امامیه است. جزایری در مقدمهٔ کتاب خود اقرار کرده که در تألیف کتابی با موضوع و محتوای *زهرالربیع*، زمخشری و شیخ بهایی بر او فضل تقدّم دارند و به ویژه از *کشکول* شیخ همچون سرمشقی یاد می‌کند (جزایری شوشتری، ۱۴۱۵: ۹- ۸).

در خصوص مقاصد تألیف چنین کتاب‌هایی به قلم عالمان دینی، به طور مثال سید نعمت الله جزایری شاد کردن خاطر و بارور کردن ذهن و آمادگی مخاطب جهت دریافت بهتر مطالب علمی را یادآور می‌شود و با رجوع به تاریخ اسلام از ابن عباس (درگذشته به سال ۶۸ هجری) مفسّر و محدّث بزرگ یاد می‌کند که وقتی از تدریس و تفسیر روایت حدیث فارغ می‌شد به شاگردان خود می‌گفت: «حمِّصونا» یعنی حال ما را عوض کنید! ذائقهٔ ما را بگردانید! و در این حالت خود به نقل اشعار و اخبار و ظرایف و حکم می‌پرداخت (همان).

یکی از انگیزه‌ها و مقاصد شیخ بهایی در گردآوری کشکول همین مسئله می‌تواند باشد. به عبارت دیگر این دو عالم دینی از راه نقل لطایف و حکایات و حکمت‌ها و اخبار شگفت و سخنان مزاح آمیز قصد ارشاد و تربیت مخاطب را داشته‌اند و چنین می‌خواسته‌اند که چون این کار در مخاطب ایجاد سرور و بهجت می‌کند در نتیجه تعلیم و تربیت او آسان‌ترخواهد بود. بدین روی *کشکول* و *زهرالربیع* در نظر پدیدآورندگانشان، کتاب‌هایی تربیتی و اخلاقی و حتی دینی محسوب می‌شوند. در کنار این مقصود، البته نقد برخی رفتارها و باورها نیز از منظر شیخ بهایی دور نمانده است.

آنچه در *کشکول* شیخ بهایی گرد آمده است، آیات، روایات، اخبار و اقوال گوناگون در موضوعات دینی، تاریخی، اخلاقی و عرفانی است که گاه با لطیفه، حکمت و حکایتی همراه است و گاه و بیگاه از شعر فارسی و عربی شاعران مختلف نیز بیت‌هایی به تمثیل یا استشهاد نقل شده است. در ضمن این مطالب برخی باورهای عامیانه، بی‌اعتقادی‌ها، بداخلاقی‌ها و رفتارهای ناپسند

www.SID.ir

طبقات مختلف مردم به ویژه کارگزاران حکومتی و متظاهران به دین داری به تمسخر گرفته شده است. همچنین، گستردگی و وزن مطالب دینی و اخلاقی اعم از تفسیر آیات و نقل روایات و اخبار پیامبران و امامان و اولیای صوفیه بسیار بیشتر از مطالب و موضوعات دیگر- همچون اقوال وحکایات مستهجن- است تا آنجا که گاه برخی حکایات و مطالب این کتاب خالی از دقیقه و نکتهٔ بهجت‌انگیز و سرور آمیز به نظر می‌رسد؛ به عبارت دیگر، نگاه اخلاقی شیخ بهایی بر دیگر جنبه‌های کار او چربیده است، از این روی بیشتر حکایات *کشکول* او عبرت‌آمیز و اندرزگونه‌اند تا بهجت‌آفرین و مطایبه‌آمیز. در حالی که صاحب *زهرالربیع* گاه و بیگاه اخبار و اقوال و حکایات اخلاق گریز را نیز در کتاب خود آورده و حتی در بیان شوخی و مطایبه و... کار را به پیامبر (ص) رسانیده و بخشی از کتاب را به «مغازلة النبی لمُحِبیه» (جزایری شوشتری، ۱۴۱۵: ۱۱۸) اختصاص داده است.

از مطالعهٔ *کشکول* شیخ بهایی چنین فهمیده می‌شود که او در جستجوی جامعه‌ای برکنار از ناراستی‌ها، نادرستی‌ها و سست باوری‌هاست. به عبارت روشن تر، بهایی روحیهٔ اصلاح گرانه‌ای دارد که آن را در قالب نکات، حکایات و لطایف بیان می‌کند، امّا از آنجا که هر اصلاح‌گری نخست منتقد است، به نقد اخلاق جمعی حاکم بر جامعه هم می‌پردازد. دل‌مشغولی او نیز در نقد رفتار و باور و گفتار مردمان، بیشتر از جنس اخروی است، یعنی بهایی بیش از آنکه نگران دنیای مردمان باشد، دلواپس دین و آخرت آنهاست از این روی نقد موجود در آثارش، به ویژه آنچه در *کشکول* و قصهٔ *گربه و موش* آورده، نقد اخلاقی و دینی است و این مسئله هم، البته با جایگاه و پایگاه روحانی و دینی او متناسب و سازگار است.

گویا شیخ بهایی نخستین کسی است که واژهٔ *کشکول* را برای نامگذاری چنین کتاب‌هایی به کار برده است. به هر روی، این واژه خود در بردارندهٔ دو نکتهٔ ظریف است که اشارهٔ بدانها خالی از لطف نیست؛ نخست اینکه انتخاب واژهٔ کشکول بیانگر دیدگاه و منش و ذوق عرفانی و درویشانهٔ مولف (شیخ بهایی) است، چرا که کشکول از ابزارهای درویشان است که با آن به جمع‌آوری صدقات و نذورات می‌پردازند و در واقع نمادی است از اشتغال همیشگی درویش به کسب معنوی و سوال حقیقی. دوم معنا و محتوای جُنگ مانند این واژه است که محدود به موضوعی خاص نیست و هر چیز را در بر می‌گیرد؛ موضوعات اخلاقی، دینی، تاریخی، ادبی، حدیث، تفسیر، شعر، مثل، لطیفه، جد، هزل، شوخی، غم، شادی و... با توجه به این دو نکته است که باید اذعان کرد واژهٔ کشکول در کمال ذوق، دقت، ظرافت و رندی برای چنین منظوری به کار گرفته شده است.

یادآوری این مسئله هم بیراه نیست که اساساً اقدام به گردآوری حکایات و سخنان لطیف و امثال و نکات گاه هجوآمیز، هم نشانگر ذوق هنری عالمانی از جنس شیخ بهایی بوده و هم بیانگر روحیهٔ منتقدانهٔ آنها و همین که کسی به گونه‌ای سخن براند تا خنده را بر لبی بنشاند یا حال

Archive of SID

www.SID.ir

خواننده و شنونده را خوش کند، کار بزرگی کرده است و اگر چنین کسی عالمی دینی هم باشد و این کار را نیز در جهت و همسو با آموزش دین و اخلاق بداند، خود کاری شایستهٔ تحسین و توجه دو چندان کرده است. برای نمونه چند حکایت و مطلب ظریف را که در نقد تظاهر به دینداری، تعصبات مذهبی، تکبّر و فریبکاری در *کشکول* شیخ بهایی آمده، نقل می‌کنیم:

«مردی که اثر سجده کاملاً در پیشانیش نمودار بود در کنار بارگاه حاکمی ایستاده بود. زاهدی او را دید گفت: با داشتن چنین سکّه‌ای در میان دو دیده‌ات باز هم در اینجا اقامت کرده‌ای؟ زاهد دیگر گفت: ای مرد این سکّه قلب است» (بهایی، ۱۳۶۴، ج اول: ۴۹۲).

«گویند عربی از عرب دیگری تقاضای بیست درهم قرض کرد و از وی خواست تا او را برای بازپرداخت وام یک ماه مهلت دهد. وام دهنده گفت: اکنون مبلغ مذکور را ندارم. امّا، حاضرم مدت بازگرداندن قرض را از یک ماه به یک سال افزایش دهم» (همان، ج دوم:۹۰).

«در قزوین دهکده‌ای است که مردم آن شیعه و تعصب ویژه‌ای در شیعه‌گری دارند. روزی مردی از آنجا عبور کرد، نام او را پرسیدند، گفت: نامم عمر است، او را به سختی زدند. برای اینکه از چنگ آنها رها شود گفت: نامم عمر نیست، بلکه عمران است، او را از اول بیشتر زدند؛ گفتند: عمران همان عمر است که الف و نون عثمان را هم دارد» (همان:۱۳۰).

«عبدالاعلی سلمی مردی ریاکار بود. روزی گفت: مردم مرا ریاکار می‌خوانند و حال آنکه به خدا سوگند دیروز روزه‌دار بودم و امروز هم روزه دارم، با این همه، این موضوع را به کسی اطلاع نداده‌ام» (همان: ۹۱).

«مردی با صدای بلند مأمون خلیفهٔ عباسی را به نام خواند و گفت: یا عبدالله، یا عبدالله! مأمون غضبناک شد و گفت: شرم نداری مرا به نام می‌خوانی؟ آن مرد گفت: ما خدا را به نام می‌خوانیم. مأمون خاموش شد و او را جایزه داد» (همان، ج اول: ۴۹۰).

«زمخشری در ذیل آیهٔ شریفهٔ "اِنَّ کیدکنَّ عظیمٌ" اظهارداشته: اگرچه مردان هم بیرون از حیله‌گری نمی‌باشند، امّا، حیلهٔ زنان از آن جهت بزرگ شمرده شده که به طرز لطیف‌تر و نافذتر حیله می‌کنند و در حیلهٔ خود یک نوع مدارا می‌نمایند. یکی از دانشمندان گفته من از زنان بیشتر بیمناکم تا از شیطان، زیرا خدا حیله‌گری شیطان را در قرآن کریم ضعیف شمرده و کید زنان را عظیم انگاشته» (همان: ۳۳).

شیخ بهایی در *کشکول* شعرهای فراوانی از دیگر شاعران آورده است که برخی از آنها جنبهٔ انتقادی و طنز نیز دارند. به عنوان مثال رباعی زیر که به سلمان ساوجی نسبت داده شده، خود در بردارندهٔ طنز لطیفی است و شیخ بهایی آن را در نقد توبهٔ دروغین آورده است:

Archive of SID

www.SID.ir

از بس که شکستم و ببستم توبه　　فریاد همی کند ز دستم توبه
دیروز به توبه‌ای شکستم ساغر　　امروز به ساغری شکستم توبه
(همان: ۸۲)

پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش

پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش، به پیوست *کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی* چاپ و منتشر شده است، امّا هم به جهت حجم آن (حدود ۱۱۰ صفحه) و هم به لحاظ موضوع و نوع ادبی‌اش که کتاب نثر است، باید اثری مستقل در میان دیگر آثار شیخ بهایی محسوب شود. این کتاب منثور که در بردارندهٔ حکایات تاریخی، ادبی، اخلاقی، عرفانی، تفسیر آیات، روایات، نقل اخبار و اشعار است، در واقع داستان روبه‌رو شدن یک موش و یک گربه است و از آنجا آغاز می‌شود که در وقت روبه روشدن این دو با هم، موش از شدت ترس و غافلگیری زبانش بند می‌آید و به گربه سلام نمی‌کند و آداب کوچک و بزرگی را به جا نمی‌آورد. این پیشامد موجب خشم گربه می‌شود و... کار گفتگو و مجادله میان این دو چنان به درازا می‌کشد که هر یک برای مجاب کردن دیگری و تعلیل سخن خود به استشهاد شعر و حکایت و آیه و روایت نیز دست می‌زند اما، در نهایت این موش است که محکوم به شکست است و اسیر پنجه‌های گربه می‌شود. برای بررسی محتوایی این کتاب، در آغاز توضیح برخی نکات را به عنوان مقدمهٔ بحث لازم می‌دانیم.

یکی از پژوهشگران حوزهٔ طنز، تشبیه گفتار و رفتار آدمیان را به حیوانات[1]، از جمله شیوه‌های طنز و شوخ طبعی می‌داند (حلبی، ۱۳۶۴: ۶۶) و از آنجا که ریشخند مستقیم فرمانروایان و درباریان و اشراف و صاحب منصبان دینی و مذهبی کاری پر عقوبت و گاه خانمان برانداز بوده است، منتقدان تیزبین و دل آگاه با رویکرد طنز از زبان حیوانات سخن گفته و از حرکات و سکنات آنها برای مقاصد طنزآمیز خود سود برده‌اند. از دیگر سوی، تشبیه انسان مورد نقد (قربانی طنز) به حیوان - که جز خور و خواب و تولید نسل و جنگیدن و دریدن چیزی نمی‌داند- ، خود نکتهٔ ریشخندآمیز دیگری است که طرف توجه طنزپرداز در استفاده از این شباهت‌سازی قرار می‌گیرد؛ از این روی بسیاری از داستان‌هایی که از زبان حیوانات بیان می‌شوند (همچون حکایات کلیله و دمنه، مرزبان نامه و...) همه از این ظرفیت برای بیان مقاصد انتقاد اجتماعی و اخلاقی جامعهٔ انسانی سود جسته‌اند. در میان این متون و حکایات، اما، *موش و گربهٔ* عبید زاکانی قزوینی، شاعراندیشه مند طنزگوی بی نظیر قرن هشتم جایگاه بی‌نظیری دارد. در این حکایت - اگرچه دشمنی موش و گربه به نوعی غریزی و بنابراین همیشگی است - گربه‌ای از گربه‌های کرمان! با تزویر و ریا و در حالی که سجادهٔ نماز گسترده و تسبیح می‌چرخاند، موش‌ها را می‌فریبد و سرانجام آنها را می‌درد و....

Archive of SID

www.SID.ir

عبید در این قصیدهٔ ۱۷۴بیتی طنزآمیز[۲]، ریاکاری و توبهٔ دروغین خونریزان روزگار و به ویژه امیر مبارزالدین محمد مظفری را به باد انتقاد گرفته است اما به هیچ روی نه شیوهٔ کار او و نه مصادیق انسانی داستانش به روزگار شاعر محدود نمانده است و تا آنجا که ما جستجو کرده‌ایم، چنین به نظر می‌رسد که درونمایهٔ داستانی قصهٔ موش و گربه و ویژگی‌ها و خلقیات این دو به عنوان شخصیت‌های داستانی با کار عبید زاکانی در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی رواج یافته و حتی در سطحی جهانی به انیمیشن‌ها و فیلم‌های روزگار ما راه یافته است. هنگامی‌که به خصوصیات گربه به عنوان حیوانی تیزچنگ و درنده و دشمن موش و در عین حال دستاموز (بخوانید محافظه کار) دقت شود و از دیگر سو، به کوچکی و آسیب‌پذیری و ضعف جثه و قناعت موش (صرف نظر از آفات و آسیب‌هایش) توجه گردد، آشکار می‌شود که انتخاب این دو حیوان به عنوان نمادی از ظالم و مظلوم و حاکم و محکوم و ارباب و رعیت و... از سوی عبید چقدر هوشمندانه و زیرکانه و مناسب موضوع بوده است!

شیخ بهایی در دو کتاب *گربه و موش* و *کشکول* خود به آثار شاعران و بزرگانی همچون فردوسی، عطار، سعدی، مولوی و حافظ چه با نقل مستقیم شعر و چه با اشاره به محتوای شعرها و سخنان آنها، توجه نشان داده و این مسئله نشان می‌دهد که انس و آشنایی بسیاری با متون نظم و نثر فارسی داشته است، از این روی، بسیار بعید است که آثار عبید و از جمله موش و گربهٔ او را نخوانده باشد، بلکه چنین به نظر می‌آید که در گزینش دو شخصیت موش و گربه و آفرینش داستانی انتقادی از زبان آنها، تحت تأثیر عبید و موش و گربهٔ او بوده است. حتی می‌توان گفت که در عنوان کتاب شیخ بهایی نیز این تأثیر دیده می‌شود. عبید موش و گربهٔ خود را با دو بیت متفاوت الوزن از کل قصیده، شروع کرده که برخی از واژه‌های بیت نخست عیناً در عنوان کتاب شیخ بهایی - *پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش* - آمده است:

اگر داری تو عقل و دانش و هوش　　بیا بشنو حدیث گربه و موش
بخوانم از برایت داستانی　　که در معنای آن حیران بمانی

باری، اگر بخواهیم *گربه و موش* شیخ بهایی را با *موش و گربهٔ* عبید بسنجیم باید بگوییم که کار شیخ بهایی به لحاظ حجم، بسیار مفصل‌تر (حدود ۱۱۰ صفحه) از کار عبید است و به علاوه به صورت نثر و آمیخته به اشعار، امثال، حکایات، آیات و روایات بسیار است. اما، به لحاظ ارزش‌های انتقادی و شیوهٔ طنزپردازی، البته کار عبید مقامی بی‌باکی منتقد طنزپرداز تواند بود، امّا، در گسترهٔ بیان ادبی و هنری، انتقاد طنزآمیز اگر مستقیم و صریح باشد و از پوشش هنری و بلاغی لازم و کافی برخوردار نباشد، بیم آن می‌رود که تأثیر القایی اندکی بر شنونده و خواننده بگذارد و جایگاه طنز به بیان شعاری و اندرزگویی مستقیم تنزّل یابد. سخن شیخ بهایی در *گربه و موش*، در موارد بسیاری به این مرز رسیده تا آنجا که به عنوان مثال، پس از نقل حدود پانزده

www.SID.ir

صفحه ماجرای میان موش و گربه و درحالی که می‌توانست همان جا کار را تمام و موش را گرفتار چنگال گربه کند، خود، همچون روایتگری جانبدار، به میان روایت وارد می‌شود - که از منظر موضوع این مقاله ورودی نا بهنگام و غیرلازم است - و با خواننده وارد سخن می‌شود که «ای عزیزان! این گفتگوی موش و گربه را گمان مبرید که بیهوده است، موش نفس امّارهٔ شماست که به مکر و حیله می‌خواهد از دست عقل (گربه) خلاص یابد... اگر گربه عنان به نفس امّاره ندادی از نیل به مقصود باز نماندی... باری از روی خواهش دل و هوش، نصیحت بر آر از قصهٔ گربه و موش تا حقیقت نفس شهوت بدانی و به حقیقت، فنایی دنیا و اوضاع او که به زبان گربه نقل کرده دریابی....» (شیخ بهایی، ۱۳۶۱:۱۹۳).

با وجود این تفاوت‌ها، شیخ بهایی نیز همچون عبید با تیپ‌سازی از موش و گربه به عنوان دو گروه از جامعهٔ انسانی در شناسایی و نقد مصادیق این دو تیپ کامیاب بوده است. در اثر شیخ بهایی، موش تا فرصت به دست می‌آورد از عیب‌های تیپ مقابل می‌گوید و گربه نیز هر وقت اقتضا کند، از برشمردن نقص‌ها و اوصاف منفی طرف کوتاه نمی‌آید و این مناسبترین راه برای برملا کردن رذایل و قبایح آحاد این دو تیپ است؛ یکی، دیگری را به لقمه خواری، موذی گری، دزدی و توسری خوری متهم می‌کند و آن دیگری طرف مقابل را به ریاکاری، ستم گری، دغل ورزی و ضعیف کشی. هم موش و هم گربه در مواجهه با یکدیگر - و البته به اقتضای دانش و کار شیخ بهایی - از شیوهٔ جدل و تمثیل بهره می‌گیرند. هر دو سخن خود را به آیات، روایات، اشعار و حکایات مستند می‌کنند؛ درست مثل برخی طبقات و اشخاص جامعهٔ انسانی که با استفاده از یک شیوهٔ مشترک - مثلاً کاربرد آیات و امثال- سعی می‌کنند خود را نسبت به رقیب برتر و پیروز نشان دهند و رقیب را به دروغ و ریا متهم کنند در حالی که خود نیز در اوج ریاکاری و دروغ پردازی‌اند و این خود طنز کار را بیشتر می‌کند. در مجادلات موش و گربهٔ شیخ بهایی وقتی بحث شرایط توبه و دوری از تظاهر و ریا پیش می‌آید، موش به غزلی از حافظ به مطلع واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند... استناد می‌کند که این کار او از دو جهت واجد طنز است؛ یکی اینکه می‌گوید من روزه دارم و غزل خواندن با زبان روزه موجب ابطال روزه می‌شود! (همان: ۱۸۵)، دوم اینکه غزل مورد استناد موش، خود از غزل‌های طنزآمیز و انتقادی حافظ است که اتفاقاً طرف نقد حافظ نیز ریاکاران و واعظان متظاهرند و موش درحالی برای تخطئهٔ حریف به آن استناد می‌کند که خودش نیز مشمول و مصداق آن است.

از منظر شخصیت‌پردازی هم این نکته مهم و شایستهٔ یادآوری است که شیخ بهایی موش را کاملاً برحق و گربه را کاملاً باطل معرفی نمی‌کند و در بیشتر جاها این دو تیپ اجتماعی و انسانی شخصیتی خاکستری دارند. هر دو در مقابل هم دارای اوصاف و خصایل پسندیده‌اند و گه گاه سخنان درستی می‌گویند و در عین حال، ناراستی‌ها و نادرستی‌های بسیاری نیز نسبت به هم

www.SID.ir

روا می‌دارند؛ به هرحال، بدی‌ها مطلق و محدود به یک طرف نیست- چنانکه خوبی‌ها- از این روی، موش با الفاظی چون ناپاک، حرامزاده ، موذی، حیله‌گر و گربه نیز با صفاتی همچون غدّار، خون‌ریز و ستمگر معرفی می‌شود، اما از آنجا که اساساً گربه از همان آغاز قصدی جز فریفتن و دریدن موش ندارد و در هنگام حدیث نفس نیز آشکارا به این قصد خود معترف است (همان: ۱۸۶) و از دیگر سوی، در عرف جامعهٔ انسانی در میان حیوانات موش نماد طبقات زیردست و آسیب‌پذیر و ضعیف محسوب می‌شود، معمولاً همهٔ گناهان و خطاها متوجه تیپ قوی و حاکم (گربه) است گو اینکه گاهی به واقع چنین هم نباشد. از چشم‌اندازی دیگر، گربه در کتاب شیخ بهایی نماد خرده‌گیران کم گذشت و غیرمنعطف هم هست که به هر خطای کوچک دیگران، سختگیرانه به اصطلاح عوام «گیر» می‌دهند! همهٔ گناه موش بیچاره در آغاز این است که به گربه سلام نکرده! یعنی اصل ماجرا از اینجا آغاز می‌شود و این خود طنز است که بر سر مسئله‌ای کوچک و از نظر شرعی مستحب، این همه جنجال به پا می‌شود و پس از مجادلات بیهودهٔ طولانی، یک طرف قربانی می‌گردد! در اینجا به ازای بیرونی و انسانی گربه با حرف‌ها و جایگاهش، حاکمان و قوی دستان جامعه‌اند و به ازای بیرونی موش و مواضع او نیز مظلومان و محکومان و بیچارگان.

گربه و موش شیخ بهایی و نقد صوفیگری

یکی از پژوهشگران از منظری دیگر به *گربه و موش* شیخ بهایی اشاره‌ای کوتاه دارد و آن را«قصهٔ رمزی» می‌داند که نویسنده طی آن «صوفیهٔ عصر را مستحق ملامت[۳] می‌شمرد و حتی نام صوفی را در حق آنها ناروا می‌یابد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۲۵۹) با نقل این سخن، اکنون ظرفیت *گربه و موش* شیخ بهایی را در نقد صوفیگری نشان می‌دهیم، چه اینکه موش، علاوه بر همهٔ آنچه ادعایش را دارد، مدعی صوفیگری هم هست، همانطور که گربه هم ادعای دانش‌اندوزی و طالب علمی دارد و هر یک سعی می‌کند این داشتهٔ خود را به رخ دیگری بکشد.«موش گفت ای گربه اگر تو طالب علمی من نیز مدتی در مدرسه بوده‌ام و از مسئله‌های شرعی عاری نیستم و چند سال قبل از این در بقعهٔ شیخ سعدی علیه الرحمه مجاور بودم و صوفی شدم[۴] و در تصوف مهارت تمام دارم...» (شیخ بهایی، ۱۳۶۱: ۱۸۲). گربه نیز آنگاه که در خلوت خویش با خود سخن می‌گوید، هم به صوفیگری موش اذعان دارد و هم عالم بودن خود را یادآور می‌شود، اما، همانطور که تصوّف موش مزوّرانه است دانش گربه نیز فریبکارانه و اسباب چنگ‌اندازی بر دیگران است: «اگر تندی کنم از راه دانش دور است، ترسم که از دست من بیرون رود؛ من هم به دلیل و تمثیل و نظیر او را فریب داده به حیطهٔ تصرف درآورم... و اگر رام نگردد و میسر نشود، نه او [موش]

Archive of SID

www.SID.ir

صوفی و نه من [گربه] طالب علم، از روی مسائل حجت بر او تمام کنم و او را بگیرم...» (همان، ۱۸۶) می‌توان گفت شیخ بهایی در این بخش از کتاب خود، موش را نماد صوفیان ناراست در نظر آورده و گربه را نماد عالمان بی‌عمل و از زبان گربه می‌گوید موش صوفیانه (بخوانید مزوّرانه) قصد فریب و رهایی از چنگ مرا دارد، ولی من (گربه)، با دانش و برهان و تمثیل (بخوانید با سوءِاستفاده از این فنون) قصد دارم او را به چنگ آورم. شیخ بهایی با بازگو کردن این سخنان، در واقع به نقد روابط انسان‌ها می‌پردازد؛ هم رفتار و نیّات صوفیان ناصاف و پخته خوار و مزوّر را به نقد خویش می‌نوازد و هم مدعیان طالب علم جدل باز و فریبکار را که از علمشان تنها برای فریب و برون رفت از تنگناهای مجادلات علمی بهره می‌برند و فضل فروشانه، دانش اندک خود را به رخ دیگران می‌کشند.

در مجموع، باید گفت ریاستیزی مهمترین سخن کتاب *گربه و موش* شیخ بهایی است، خواه این ریا از جانب گربه به عنوان مدعی دانش و فراست باشد، یا از سوی موش که مدعی کسب مراتب معنوی و صوفیانه است. در کتاب شیخ بهایی بر این مسئله هم تأکید می‌شود که تظاهر به زهد و دنیاگریزی و به اصطلاح کتاب؛ صوفیگری، آسان‌ترین و کم هزینه‌ترین کاری است که شیادان و منفعت‌طلبان ممکن است در یک جامعهٔ دینی برای کسب منفعت و موقعیت انجام دهند. این همان کاری است که گربه می‌کند؛ وقتی که می‌بیند موش خود را تارک دنیا معرفی کرده؛ او نیز صلاح و مصلحت و منفعت را در این می‌بیند که مدعی شود «من ترک تعلقات دنیا را کرده‌ام به دلیل و حدیث سیّد کاینات ترکٌ الدنیا رأسٌ کلِ عباده، از این جهت می‌خواهم لاقیدی و گوشه نشینی برگزینم» (همانجا). می‌توان پذیرفت که شیخ بهایی چنین ادعاهای دروغین و رفتارهای متظاهرانه را در گفتار و رفتار بسیاری از زاهدان ریایی، صوفیان فریبکار و عالمان بی‌عمل روزگار خود می‌دیده است و از این راه به سوءاستفاده از تصوف، زهد و دانش اعتراض کرده و ریاکاران، منفعت‌طلبان و عافیت‌اندیشان جامعه را به نقد کشیده است.

نتیجه‌گیری

شیخ بهایی به عنوان دانشمند علوم دینی و عالم به بسیاری از علوم و فنون زمان و صاحب جایگاه و نفوذ بسیار در دربار صفوی، در عین جدیّت در امور علمی و دینی و گرایش به زهد و برخورداری از ذوق شعری و عرفانی، در آثار شعر و نثر خود توجهی هم به نقد رفتارها و گفتارهای مردمان روزگار خویش، بویژه صوفیان، زاهدان و عالمان دینی داشته است. او این کار را با استفاده از ظرفیت طنز و هجو در خلال بیت‌های بعضی رباعی‌ها و حکایات برخی مثنوی‌ها و نیز به صورت قصهٔ تمثیلی آمیخته به نظم و نثر انجام داده است. علاوه بر شعرهای طنزآمیز، شیخ بهایی در لابه لای لطایف، تمثیل‌ها و حکایت‌های نظم و نثر دینی و اخلاقی و ادبی و

www.SID.ir

تاریخی دو کتاب مهم *کشکول* و *پند اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش*، با ظرافت و شیرینی طنزآمیز، باورها و گفتارها و رفتارهای ریاکارانه و منفعت‌جویانهٔ برخی از طبقات جامعهٔ عصر صفوی را نقد کرده است و این کار دشوار - نقد طنزآمیز اجتماعی - از دانشمندی که پایی در دربار داشته و خود نیز از زمرهٔ عالمان و فقیهان صاحب نفوذ به شمار می‌رفته و متمایل به عرفان و تصوف بوده است، آن هم در جامعهٔ دینی و پرتعصب روزگار صفوی، شجاعانه، مغتنم و شایستهٔ اعتنای بسیار است. اگر چه، به نظر ما شیخ بهایی در شعرهای منتقدانهٔ طنزآمیز خود شیوهٔ حافظ و سنایی را در نظر داشته و در کتاب *گربه و موش* نیز از *موش و گربهٔ* عبید الگو و الهام گرفته، امّا، *کشکول* او که در بردارندهٔ لطایف و حکایات طنزآمیز بسیار است، خود سرمشق و مورد تقلید گردآورندگان کتابهای جُنگ و کشکول و از جمله سید نعمت الله جزایری در کتاب *زهرالربیع* قرار گرفته است.

پی‌نوشت

۱- در این خصوص، مثلاً شنیدن آیه و حدیث و تفسیر قرآن از زبان موش و گربه (موش و گربه صفتان)، خود، قوی‌ترین طنز است! چیزی که در گربه و موش شیخ بهایی می‌بینیم.

۲- برای خواندن متن کامل موش و گربهٔ عبید زاکانی به کلیات آثار او چاپ عباس اقبال آشتیانی و نیز موش و گربه عبید با طرح‌های پرویز شاهپور، مروارید، تهران، ۱۳۵۶ مراجعه شود.

۳- در روزگار صفوی، استفاده از دو تیپ موش و گربه برای نقد صوفیه، طرفداران دیگری هم داشته است؛ ملا محمد باقر مجلسی – مجلسی دوم – (مرگ ۱۱۱۱ هـ) نیز رساله‌ای دارد گویا به تقلید یا تأثیر از شیخ بهایی به نام جواهرالعقول که در آن به طور رمزی و در ضمن قصهٔ موش وگربه، بین صوفیه و متشرعه داوری می‌کند و معایب صوفیه را هم مثل متشرعه برمی‌شمارد. (زرین‌کوب، ۱۳۶۹: ۲۶۰).

۴- مجاور بودن «در بقعهٔ شیخ سعدی» برای صوفی شدن – که مدعای موش است – خود کمال طنز است، چرا که سعدی هیچگاه به صوفی منشی و مرشدی معروف نبوده و پیر طریقت و سلوک به شمار نرفته تا کسی بخواهد به قصد تصوف و سلوک مجاور بقعه‌اش شود!

Archive of SID

www.SID.ir

منابع

تنکابنی، فریدون (۱۳۵۷) اندیشه و کلیشه، تهران، جهان کتاب.
جزایری شوشتری، سید نعمت الله (۱۴۱۵ ق/) زهرالربیع، الطبع الثانیه، بیروت – لندن، الارشاد للطباعه و النشر.
حافظ، خواجه شمس الدین محمّد (۱۳۷۹) دیوان حافظ، به تصحیح قزوینی و قاسم غنی، هفتم، تهران، پیام عدالت.
حلبی، علی اصغر (۱۳۶۴) مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، تهران، پیک.
دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، چاپ مکرر، تهران، موسسهٔ لغت نامه .
رامپوری، محمد غیاث الدین (۱۸۹۰) غیاث اللغات، نولشکور، هند.
زاکانی، عبید (۱۳۵۷) موش و گربهٔ عبید با طرح‌های پرویز شاهپور، تهران، مروارید.
زاکانی، عبید (۱۳۸۰) التعریفات، نقل در جاودانه عبید زاکانی، به اهتمام محسن قشمی، تهران، ثالث.
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹) دنبالهٔ جستجو در تصوف ایران، سوم، تهران، امیرکبیر.
شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶) زمینه‌های اجتماعی شعر فارسی، تهران، اختران و زمانه .
شیخ بهایی عاملی، بهاءالدین محمد (۱۳۶۱) دیوان کامل شیخ بهایی، شامل اشعار و آثار فارسی[مثنویات، غزلیات، رباعیات و اشعار پراکنده به ضمیمهٔ کتاب اهل دانش و هوش به زبان گربه و موش]، با مقدمهٔ سعید نفیسی، تهران، چکامه .
شیخ بهایی عاملی، بهاءالدین محمد(۱۳۶۴) کشکول. با ترجمهٔ بخش‌ها و شعرهای عربی از محمد باقر ساعدی خراسانی، دو جلد، چهارم، تهران کتابخانهٔ اسلامیه.
محمد بن منور (۱۳۷۱) اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، مقدمه و تصحیح و تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، سوم، تهران، آگاه.
محمد پاشا متخلص به شاد (۱۳۳۷) فرهنگ آنندراج، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران [بی‌نا].
معین، محمد (۱۳۷۸) فرهنگ فارسی، سیزدهم، تهران، امیرکبیر.
نیکوبخت، ناصر (۱۳۸۰) هجو در شعرفارسی، (نقد و بررسی شعرهجوی ازآغاز تا عصر عبید)، تهران، دانشگاه تهران.

Archive of SID

www.SID.ir